

چگونه انجام می‌پذیرد: کارآموزی کوتاه مدت آزمایشی؟

سه روز در زندگی آبل و مریم

موفق شد! آبل سر وقت به درب ورودی شرکت مشاوره‌ترونیکی می‌رسد و به آقایی که پشت میز "پذیرش" نشسته مراجعه می‌کند. خودش را معرفی می‌کند و می‌گوید که نامش آبل مونترو است. و به آقایی که کت و شلوار به تن دارد می‌گوید که او امروز کارآموزی کوتاه مدت آزمایشی را شروع می‌کند. آن آقا به صفحه کامپیوتر خود نگاهی می‌اندازد و دوستانه می‌گوید: "بله، منتظر شما هستیم. لطفاً چند لحظه بنشینید. آقای براون به دنبال شما خواهد آمد."

برداشت اول

در آن گوشه دختر خامنی نشسته که تقریباً هم سن آبل می‌باشد. او از آبل می‌پرسد: "تو هم کارآموزی کوتاه مدت آزمایشی می‌گذرانی؟" "بله. من می‌خواهم احتمالاً طراح شوم." در این لحظه خانم جوانی به طرف این دو نفر می‌آید. به دختر خانم رو می‌کند و می‌گوید: "تو مریم رولینج هستی؟ من لیزا هستم و در سال سوم آموزش رشته طراحی هستم و تو را در کارآموزی کوتاه مدت آزمایشی همراهی می‌کنم." آنها با هم دست می‌دهند و به طرف آسانسور می‌روند. هنوز آنها دور نشده‌اند که به سرعت مرد جوانی با لباس قرمز به طرف آبل می‌آید. "سلام آبل. اسم من براون است. من تو را در کارآموزی کوتاه مدت آزمایشی همراهی می‌کنم." "صبح بخیر آقای براون." "این کارت کنترل تردد توست. بیا، ما باید به ساختمان دیگر برویم." آنها به طرف درب گردان می‌روند. آبل کارت کنترل تردد خود را جلوی حسگر درب نگه می‌دارد و درب باز می‌شود.

تمرینات عملی

آبل مشغول سباده زدن یک پیچ نگهدارنده‌ی باتری است که با راهنمایی‌های آقای براون روی آن شیارهایی را ایجاد کرده است. وقتی که لیزا و مریم از کارگاه می‌آیند، لیزا توضیح می‌دهد: "شما در قسمت پذیرش با یکدیگر آشنا شدید. اینجا قطعاتی تولید می‌شوند که ما در بخش طراحی برنامه‌ریزی کرده ایم. مثلاً با پلی مکانیک‌ها صحبت می‌شود که چقدر زمان برای یک سفارش لازم است و هزینه تولید آن چقدر می‌شود."

آبل مشغول کار روی چراغ قوه‌ای است که ما هم آن را در برنامه تمرین طراحی داریم. مریم. بعد از ظهر آقای براون به آبل طرز کار با مته را نشان می‌دهد. آبل می‌خواهد با آن شروع کند اولین سوراخ‌ها را روی نگهدارنده‌ی باتری ایجاد کند، که آقای براون با مریم می‌آیند. "صبر کن. ما متوجه شدیم که برای داشتن تماس خوب باطری‌ها، طول نگهدارنده‌ی باتری زیاد است. ما نقشه را تطبیق دادیم. تو باید از اندازه جدید استفاده کنی." آبل به مریم لبخند می‌زند و می‌گوید: "مشکلی نیست!"

سؤال کردن بهتر از سرهم بندی کردن است

مریم رفت و آبل روی نقشه جدید خم شد. لعنتی، چطور امروز صبح این برشها رو توانستیم بزنی؟ او نقشه را این طرف و آن طرف می‌کند و آن را با نگهدارنده‌ی باتری مقایسه می‌کند. در آخر هر دو را برمی‌دارد و می‌رود سراغ آقای براون که در آن لحظه مشغول برنامه ریزی دستگاه تراش می‌باشد. او از تغییراتی که مریم انجام داده تعریف می‌کند و بعد می‌گوید که او نمی‌داند که آنها برشها را در کدام سمت نگهدارنده‌ی باتری شروع کرده بودند. آقای براون می‌گوید: "خوب است که آمدی و سؤال می‌کنی به جای اینکه سر خود در جایی سوراخ‌هایی ایجاد کنی. هیچ کسی توقع ندارد که بعد از دفعه اول بتوانی این کار را انجام دهی. خیلی پیش می‌آید که بخش طراحی بعداً چیزهایی را تغییر بدهد. در این صورت باید انعطاف پذیر باشی. نگاه کن، امروز صبح ردیف اولیه را برش داده‌ای"

قبل از ساعت پنج بعد از ظهر آقای براون مجدداً جلوی آبل ایستاده است. "الان تعطیل می‌شویم. همه روزنه‌ها را سوراخ کردی؟" "بله. من برای برش مجدد وقت زیادی لازم داشتم و مجبور بودم برای سوراخ کردن عجله کنم. ولی دیگر به این زودی فراموش نمی‌کنم که این کار را چطور انجام می‌دهند." آقای براون سوراخ‌ها را کنترل می‌کند و کار آبل را با زدن روی شانه او تأیید می‌کند. "کار را خوب انجام دادی. خداحافظ تا فردا. حالا می‌دانی چطور به اینجا بیایی. کارت کنترل تردد را فراموش نکن." آبل هم جواب می‌دهد: "خداحافظ آقای براون. متشکرم که شما کار را یکبار دیگر توضیح دادید."

یادداشت کمک می‌کند

آبل در ایستگاه اتوبوس مریم را می‌بیند. "تو با تغییراتت برای من استرس ایجاد کردی، مریم!" "من این را نمی‌خواستم، متأسفم. ولی لیزا می‌خواست من را آزمایش کند، که آیا نقشه ام درست است. من باید تمام داستان را در دفتر یادداشت کارآموزی کوتاه مدت آموزشی می‌نوشتم." آبل تازه حالا یادش آمد که معلمش گفته بود که همه چیز را یادداشت کند، که چه کار کرده و اینکه تا چه حد این کار را پسندیده است. او به خاطر تغییرات زیاد این موضوع را کاملاً فراموش کرده بود. "فکر می‌کنم که امشب باید تکالیف دفتر یادداشت را انجام بدهم." آبل آه می‌کشد. وقتی که آبل صبح روز بعد در لیدن پلاست سوار اتوبوس می‌شود. مریم سربسرس می‌گذارد. "خوب! تمام تکالیفت را نوشتی؟" "بله، به خاطر همین هم جلوی تلویزیون خوابم برد. تا به حال این اتفاق برای من نیافتاده بود، ولی ایستادن طولانی من را خسته کرده بود. راستی من بعداً این را هم یادداشت کردم." "من یادداشت کردم که من خوب می‌توانم تجسم کنم که مشکل نگهدارنده‌ی باتری کجا بود و اینکه من باید با دقت بیشتری برنامه را در کامپیوتر تطبیق می‌دادم."

آبل موقع پیاده شدن می پرسد: "امروز کی برای نهار استراحت می کنی؟ همدیگر را در سالن غذاخوری ببینیم؟" مریم می گوید: "من هنوز دقیق نمی دانم، من نمی توانم برایت پیامک هم بفرستم. من اجازه دارم تنها در وقت استراحت و پس از پایان کار از تلفن همراه استفاده کنم. شاید ساعت ۱۲:۳۰؟ لیزا همیشه ظهرها دیر استراحت می کند." صبح دوم در شرکت مشارونیک سریع به پایان رسید. آبل تمام روزها را سوراخ کرد و تماشا کرد که آقای براون چطوری یک قطعه را می تراشد. قبل از نهار هم وقت داشت که چیزی را در دفترش یادداشت کند. مریم را در سالن غذاخوری ندید و با آقای براون و دو نفر از پلی مکانیکها نهار خورد. الآن او مجدداً مشغول کار است. آقای براون به او نشان می دهد چطور با یک ماشین تراشکاری قدیمی یک استوانه را تراش می دهند. بعداً او اجازه دارد خودش امتحان کند. خیلی مشکل است که هر کدام از دستها یک کار دیگری باید بکنند. مخروط آبل به سختی صاف می شود. به نظر آقای براون او یاد خواهد گرفت. در هر صورت او ناشی نیست. او از آقای براون می پرسد که آیا اجازه دارد با موبایلش از ماشین تراشکاری برای کتاب یادداشتهای کارآموزی کوتاه مدت آزمایشی عکس بگیرد. آقای براون می گوید: "این یک استفاده عاقلانه از تلفن موبایل است." آبل اجازه دارد حتی از متهای که دیروز با آن کار کرده است عکس بگیرد.

ارتباطات و همکاری

صبح روز سوم اتوبوس نمی آید. آبل دیرش شده است! خوشبختانه آقای براون شماره تلفن موبایلش را به او داده است. آبل بلافاصله به او تلفن می زند. "نگران نباش، آبل، من هم در ترافیک گیر کرده ام، آنها مشکلات بزرگتری دارند. ولی خوب است که تلفن زده ای. مهم است که آدم با یکدیگر صحبت کند." آنها بالاخره به شرکت می رسند. آقای براون به او نشان می دهد که آدم چطور رزوه پیچ را می تراشد. بعداً می بایستی آبل هر دو پیچ را روی چراغ قوه خودش بتراشد. آبل تا به حال لازم نبوده به این دقت کار کند. وقتی که آبل چراغ قوه اش را به یکدیگر پیچ می کند، لیزا با مریم می آیند. مریم باید ببیند که کل این موضوع چطوری کار می کند. آبل افتخار می کند وقتی که نگهدارندهی باطری به راحتی داخل لوله می رود. طول آن کاملاً صحیح است و چراغ قوه روشن می شود بدون اینکه اتصالی داشته باشد. آقای براون کار دقیق او را تحسین می کند و هر چهار نفر با همدیگر دست می دهند برای این که به این خوبی باهم کار کرده اند. بعد از ظهر آن روز آقای براون با آبل دربارهی این دوره کارآموزی کوتاه مدت آزمایشی صحبت می کند. "من از کار تو راضی بودم. من متوجه شدم که تو چه دقیق کار می کنی و من از این خوشم آمد. من می توانم تصور کنم که تو بتوانی یک پلی مکانیک خوبی شوی"، آقای براون می گوید. "اگر در جستجوی محل کارآموزی هستی نزد ما ثبت نام کن. کار کردن دقیق تو من را متقاعد کرد." مریم نیز از طرف لیزا تحسین می شود: "آنطوری که توانستی نگهدارندهی باطری را برای خودت تصور کنی، خیلی خوب بود. تو مشکل را به صورت مستقیم و ماهرانه ای حل کردی. ما احتیاج به چنین طراحانی داریم!" این دفعه آبل سر ایستگاه منتظر مریم می ماند. "باید زود بروی خانه؟ یا کمی با همدیگر گپ بزنیم؟ ما می توانیم برویم کنار دریاچه"، آبل پیشنهاد می کند. "متأسفم. من ساعت ۱۸:۳۰ تمرین هندبال دارم. ولی ما می توانیم بعد از ظهر شنبه به سینما برویم." پیشنهاد خوبی است، آبل خوشحال می شود. ساعت ۱۶:۰۰ جلوی آباتون؟ "باشه، تکالیف خانه را خوب انجام بدهی"، مریم به شوخی می گوید و در ایستگاه لیندن پلاتس از اتوبوس به بیرون می پرد. آبل با خود فکر می کند: "آیا تمام طراحها به این سبک بالی هستند؟" بعد دفتر یادداشت کارآموزی کوتاه مدت آزمایشی اش را باز می کند و فوری می داند که در خانه چه چیزی را در آن یادداشت کند.